



چرا اقتصاد ایران هوشمند نیست؟

اقتصاد < اقتصاد کلان - مرتضی ایمانی‌راد*

امروزه هوشمندی intelligence جزء لاینفک اقتصادهای جهان شده است. کشورهایی که از این قافله عقب مانده اند، تمام تلاششان برای بقاء است نه رشد و توسعه. تا هوشمندی در یک اقتصاد تزریق نشود، اثری از نرخ رشد پایدار در آن اقتصاد نمی بینید. امروزه سخن از توسعه و هر گونه بهبود اقتصادی بدون ارجاع به هوشمندی اقتصادی راه به جایی نمی برد. به همین دلیل است که اقتصاد ایران چون فاقد هوشمندی است، در تله ایستایی گیر کرده است و به همین دلیل است که مساله اصلی اش بقاء است. هر اتفاقی بیفتد و هر سیاستی اتخاذ شود، اگر مبانی هوشمندی اقتصادی در کشور مستقر نشود، کشور به رشد پایدار دست نمی یابد. ولی چرا اقتصاد ایران هوشمند نیست؟

۱- چون آمارهای کافی برای فعالیت های اقتصادی در اختیار نیست. یعنی ما جامعیت آماری نداریم.

۲- چون آمارهایی که منتشر می شود به روز نیست و در نتیجه برای عاملین اقتصادی قابل استفاده نیست.

۳- چون بخش قابل توجهی از نظریه پردازان اقتصادی زندگی اقتصادی را تجربه نکرده اند. به همین دلیل است که نظریه های آنها در سطح نظریه می ماند.

۴- چون سیاستمداران و سیاستگذاران اقتصادی به جای تمرکز بر سیاست گذاری نظریه پردازی می کنند. نظریه پردازی در ایران راهی برای اثبات خود شده است.

۵- چون دانشگاهها نمی توانند به سیاستگذاران سرویس بدهند. چون همه در حال نظریه پردازی هستند، حتی سیاستگذاران

۶- چون ایران تعامل کافی با خارج ندارد و نمیتواند از خارج یاد بگیرد. یادگیری یکی از مهمترین مجراهای هوشمندی است. مثلاً اگر بدانیم که دیگران چگونه

با بحرانهای مالی و پولی برخورد کرده اند سریعتر به سیاست های درست و اثر بخش می رسیم.

۷- چون ارتباط اقتصاد ایران با محافل علمی جهان قطع است. تبادل ایده ها به تصادف واگذار شده. در مجموع اندیشه های بیرونی را زیاد هم قبول نداریم.

۸- چون اندیشمندان داخلی به علم روز مجهز نیستند و اندیشمندان بیرونی به خوبی به علم روز مجهزند ولی تجربه زندگی اقتصادی در ایران را ندارند. در این جور مواقع همه نظریه پردازی می کنند. انگار مملکت فقط به یک نظریه نیاز دارد و همه در این مورد تلاش میکنند که کمک کنند.

۹- چون روی اقتصاد ایران تحقیق نشده است. روی اقتصاد ایران و مشکلاتش هزینه نشده است. هر مشکل اقتصادی باید مورد کنکاش علمی و تحقیقاتی قرار بگیرد تا راه حل مناسب استخراج شود. ولی همه فکر میکنند که برای حل مشکل باید نظریه پردازی کنند. فقدان آمارهای جامع میدان نظریه پردازی را پر رونق کرده است. وقتی آمار و تحقیق به اندازه کافی باشد ممکن است تفاوت نظریات بسیار محدود شود.

۱۰- چون تعبیرهای شخصی جای تحقیقات و استدلالهای اقتصادی را گرفته است. این تعبیرها جدا از اینکه شخصی هستند، محکم و غیر قابل رد هم هستند. برای هوشمندی لازم است که ذهنها شفاف و سیال باشد.

۱۱- چون سیاستهای اقتصادی بیشتر موازنه فرهنگها و خرده فرهنگ ها و موازنه قدرت را بیشتر می بیند تا حل مشکلات را. از طرف دیگر چون برای حل مشکل لازم است مشکل را از خودمان جدا کنیم. قدرت و منافع شخصی این اجازه را به ما نمی دهد.

۱۲- چون زیاد قبول نداریم که اقتصاد داخلی در ارتباط با جهان خارج فرم میگیرد. در این صورت نیازی به مطالعه جهان خارج نداریم. ولی وقتی اقتصاد تحت تاثیر جهان خارج قرار گرفت، مجبوریم علتی داخلی یا منطقه ای برایش پیدا کنیم. دلایل مان هم بیشتر از نظریه توطئه پیروی می کند. چون این گونه نظریات مستلزم کار تحقیقاتی و صرف هزینه نیست.

۱۳- چون دانشگاه‌های ما کتاب را جای تجربه گذاشته اند. تجربه اندوزی در دانشگاه‌ها هزینه بر است و همه از زیر بار تجربی کردن دروس فرار می کنند. به همین دلیل است که دوره های مدیریت "اجرایی" تنها در کلاس اجرا می شود.

۱۴- چون سیاست سایه بر اقتصاد انداخته و منافع و مصلحت های سیاسی سایه بر محاسبات اقتصادی انداخته است .

۱۵- چون همه فکر می کنند که اقتصاد را خوب می دانند ، ولی نمی دانند و بدتر اینکه خود نمی دانند که نمی دانند.

۱۶- و آخر اینکه، چون هنوز به نتیجه نرسیده ایم که عاملین اصلی رشد پایدار اقتصادی، مدیران واحدهای اقتصادی و به خصوص بخش خصوصی است. به همین دلیل است که به جای اینکه هوشمندانه سیاست های مناسب اقتصادی برای این عاملین طراحی کنیم ، برنامه می نویسیم و از همه می خواهیم خودشان را در برنامه آرزویی دولت جا دهند.

***اقتصاددان و پژوهشگر اقتصادی**